ريشه‏يابى لغزش‏هاى‏ زمانى در متون تاريخى‏

منصور داداش‏نژاد

تقويم و گاه شمارى از جمله ابزارهاى علمى هستند كه براى نقد اطلاعات تاريخى به كار آمده، اشتباهات و انحرافات تاريخى را مشخص مى‏سازد. از اين رو آگاهى از زمان دقيق حادثه به اندازه آگاهى از مكان حادثه و علت آن از پايه‏هاى اساسى در پژوهش‏هاى تاريخى است؛ زيرا مشخص شدن تاريخ دقيق وقايع، نقش مهمى در صحت و سقم بسيارى از نقل‏هاى تاريخى دارد و از گذر توجه به زمان هايى كه در يك حادثه گزارش مى‏شود، تناقضات موجود در آن را مى‏توان روشن ساخت.

در علم تراجم و رجال نيز تعيين طبقه افراد، تشخيص عصر و روشن ساختن تاريخ ولادت و وفات، از اهميت خاصى برخوردار بوده و بسيارى از مباحث اين دو علم بر همين پايه استوار است چه بسا مطالبى به افرادى نسبت داده شده يا تحليل‏هايى صورت گرفته ولى با در نظر گرفتن تاريخ ولادت و يا وفات، بى اساسى آن‏ها آشكار مى‏شود.

واضح است كه دست يابى به زمان دقيق حادثه، خصوصاً حوادثى كه فاصله زيادى با زمان حاضر دارد، كارى دشوار است. اين مشكل، در به دست آوردن زمان دقيق حوادث دوران قبل از اسلام، مانند اخبار پيامبران و پادشاهان، دشوارتر مى‏شود به گونه‏اى كه اختلافات زمانى در اين محدوده گاه به قرن نيز مى‏رسد. گذشته از اين، تعيين دقيق حدود وقايع و حوادث تاريخى و زمان وقوع آن‏ها، صرفا از طريق روايت‏هاى راويان و با تكيه بر روايات مستقيم متنى امكان‏پذير نيست بلكه ابزارهاى ديگرى نيز لازم است تا به وسيله آن‏ها بتوان گزارش‏هاى زمانى را محك زده و درستى آن‏ها را سنجيد. مشكل در بررسى زمان رويدادهاى تاريخى - به خصوص حوادث صدر اسلام - آن است كه براى يك رويداد، چندين تاريخ در منابع معتبر و دست اول آمده است كه ترجيح يكى بر ديگرى آسان نيست و التزام به هر نظريه بدون تتبع و بررسى لازم، صحيح نيست.

مورخان، محدثان و رجال شناسان گذشته نيز با استفاده از تعيين زمان حادثه، به نقض و ابرام روايات دست زده‏اند. سفيان ثورى مى‏گفت: «چون راويان به دروغ اخبارى را مى‏پراكندند براى مشخص ساختن دروغ آنان، به تاريخ رو آورديم».1 هم‏چنين گفته مى‏شود وقتى راوى در مظنه تهمت قرار گرفت، او را با سال‏ها امتحان كنيد؛ يعنى سن او و كسانى را كه از آنان روايت مى‏كند، بسنجيد.2

اين نوشتار، در صدد بررسى اين مسئله است كه مورخان تا چه اندازه به زمان‏هايى كه در گزارش‏ها آمده است، توجه داشته و به لوازم آن ملتزم بوده‏اند و اگر از اين زاويه اشتباهاتى در متون تاريخى راه يافته، موارد آن كدام است و منشأ لغرش و اشتباه چيست؟ از خلال اين مباحث مى‏توان پى برد كه زمان‏هاى گزارش شده در متون تاريخى، چه اندازه معتبر است و به چه ميزان مى‏توان بر آن‏ها تكيه كرد؟ نوشتار حاضر براى دست‏يابى به پاسخ پرسش‏هاى يادشده، در دو فصل تدوين شده است:

فصل اول. ريشه يابى اشتباهات زمانى‏

براى آگاهى از چگونگى بروز اختلافات زمانى عامل‏هاى زير را مى‏توان مؤثر دانست:

1. نبود سيستم نگاه دارى زمان و ناآشنايى با تقويم‏

بخشى از مشكلات در تعيين زمان حوادث صدر اسلام، ناشى از نبود يك سيستم زمانى متداول در شبه جزيره عربستان است. توجه به زمان در شبه جزيره عربستان در قالب «ايام العرب» بود و شيوه زمان بندى حوادث در جامعه عربى بدين گونه بود كه هر حادثه مهمى مانند عام‏الفيل و يا تجديد بناى خانه خدا، مبدأ زمانى قرار مى‏گرفت. از اين رو، عرب در عصر رسول خدا(ص) آشنايى چندانى با تقويم نداشت و تاريخ گزارى‏هاى اين دوره - به ويژه مواردى كه با ذكر دقيق روز هفته و روز ماه همراه است - اعتبار چندانى نمى‏تواند داشته باشد.3 يادآورى ايام اين دوره - به جهت موقعيت كشاورزى مدينه - به گونه «زمن التمر»، «زمن الرطب» و «زمن الفاكهة و الاعناب» بود. واقدى نيز در مغازى حوادث را تا سال پنجم به صورت ماه شمار نقل مى‏كند كه نشان‏دهنده نبود تقويم رايجى در اين دوره است. گزارش پاره‏اى حوادث نيز به صورت ذكر عنوان واقعه هم‏چون بدر، احد و خندق بوده است؛ بنابراين، هيچ موردى كه ذكر زمان به تنهايى نشان از رويداد و حادثه‏اى خاص داشته باشد، سراغ نداريم.4

تعيين تاريخ برخى حوادث در متون تاريخى، بدين صورت است كه گفته شده چند سال بعد از فلان حادثه مهم بوده است. مثلاً: زهرى مى‏گويد: «غزوه احزاب دو سال بعد از احد بود».5 وفات «بشر بن براء» يك سال پس از غزوه خيبر ثبت شده است.6 هم‏چنين وفات «سعد بن عباده» در حوران، يك سال پس از خلافت عمر بوده است.7

اين موارد نشان مى‏دهد ذكر زمان‏ها در ابتدا، بدين گونه بوده كه حوادث مهم مبدأ قرار گرفته و سال‏هاى ميانى تا حادثه قابل توجه ديگر - با توجه به فاصله‏اش از همان حادثه اول - سال شمارى مى‏شده است. بعدها با توجه به همين قراين و با بازگشت به عقب،مجدداً سال‏ها باز سازى شده و حوادث در دل آن جاى گرفته است.

بنا بر آن چه گفته شد، درباره تاريخ‏هايى كه به صورت دقيق با ذكر روز هفته و روز ماه گزارش شده‏است، مى‏توان احتمال داد كه مسلمانان پس از آشنايى با تقويم‏هاى ديگر ملل - به صورت تطبيقى - به رخدادهاى گذشته كه در متون و گزارش‏ها بوده است، مراجعه و با كمك قراين، زمان‏هايى را براى آن‏ها معين كرده‏اند.

با پى‏گيرى و شمارش گزارش‏هاى زمانى در نوشته‏هاى قرن دوم و سوم هجرى، مى‏توان چنين استنباط كرد كه اين مؤلفان بيش از مؤلفان مقدم بر خود، تاريخ‏هاى زمانى جنگ‏ها و حوادث عهد رسول‏خدا(ص) و اصحاب وى را نقل كرده‏اند و اين دليل بر آ ن است كه متأخران، از طريق حساب و تخمين به اين تاريخ‏ها دست مى‏يافته‏اند.8 يعقوبى در ابتداى بيان حوادث مهم و بزرگ، هم‏چون آغاز خلافت حكمرانان، معمولاً تاريخ را به صورت تطبيقى با ماه‏هاى عجم ذكر كرده و وضعيت نجومى همزمان با حادثه را نيز تبيين نموده است. اين نشان مى‏دهد كه وى از تقويم تطبيقى بهره برده و اطلاعات نجومى را از نوشته‏هاى منجمان بدست آورده است. چنان‏چه خود يعقوبى ياد آور مى‏شود كه اطلاعات نجومى را از ابوموسى منجم و ماشاء الله حاسب كه در محاسبات نجومى چيره دست بودند، گرفته است.9 يعقوبى در تاريخ خود مجموعاً سى و سه مورد اطلاعات زمانى را بدين گونه و به صورت دقيق نقل مى‏كند كه از جمله آن، زمان تولد پيامبر و بيان وضعيت نجومى هنگام تولد ايشان است. پيداست كه محاسبات نجومى - با توجه به گزارش‏هاى موجود متون تاريخى در زمينه تولد پيامبر(ص) - بازسازى شده است. چنان كه طبرى در ابتداى سال 271 و 272 هجرى با ذكر اين كه ابتداى سال چه روزى بوده است، به صورت تطبيقى چندم ماه حزيران و چه تاريخى از ماه‏هاى ذو القرنين را بيان مى‏كند.10

از قراين ديگرى كه نشان از تبديل زمان حوادث به زمان‏هاى جديد - براى سهولت فهم مطالب - دارد، اقدام برخى مورخان در باره اطلاعات جنگ‏هاى پيامبر(ص) است كه واقدى به صورت ماه شمار ارائه كرده ولى در گزارش‏هاى جديد، ماه‏ها به سال تبديل شده است. مثلاً هجده ماه پس از هجرت، به سال دوم هجرى تبديل شده است.

ثبت نكردن زمان در مكتوبات و معاهدات عصر رسول خدا(ص) مى‏تواند از ديگر نشانه‏هاى عدم رواج تقويم در اين عصر باشد. براى نمونه در ميان حدود 300 نامه‏اى كه از پيامبر(ص) بر جاى مانده، تنها دو مورد آن داراى تاريخ است كه در صحت آن دو نيز تشكيكاتى شده است.11 اما نامه‏هاى عمر و عثمان و على(ع) داراى تاريخ است.

علاوه بر آن چه در زمينه ناآشنايى عرب با تقويم ممتد گفته شد، مسأله ديگرى كه موجب به هم ريختن محاسبات مى‏شد، جابه جايى ماه‏ها بود. در دوره جاهلى و صدر اسلام، عرب براى ثابت ماندن حج در ماه خاصى كه متناسب با مقاصد تجارى آنان بود، اقدام به نسيى‏ء مى‏كرد؛ بدين صورت كه هر سه سال يك ماه به ماه‏ها مى‏افزود و آن را تكرار مى‏كرد. اين عمل منجر به جابجا شدن ماه‏ها شده و تنظيم حوادث به هم مى‏ريخت. ضمن آن كه محاسبه زمان بر اساس ماه، برخى اختلافات در روزهاى ماه‏هاى قمرى را نيز در پى داشت كه تشخيص اول ماه از آن قبيل است. اكنون نيز تشخيص ماه، گاه با يك روز اختلاف همراه است.

2. مسائل مربوط به نوع نوشتار

نوع نوشتار عرب كه بدون نقطه گذارى بود، موجب بروز برخى از اشتباهات در متون تاريخى شده است. مانند تصحيف سبعين و تسعين كه بسيار پيش آمده است. اختلاف در زمان شهادت فاطمه(س) از همين عامل ناشى است؛ زيرا عده‏اى به جهت عدم نقطه گذارى، گزارش مربوط را به صورت «سبعين» قرائت كرده و وفات آن حضرت را 75 روز پس از رحلت رسول خدا(ص) و عده ديگر «تسعين» قرائت كرده و وفات آن حضرت را 95 روز پس از آن دانسته‏اند.

خليفة بن خياط شهادت على(ع) را هفت روز باقى مانده از ماه رمضان مى‏نويسد(لسبع بقين من شهر رمضان)12 كه احتمالا تصحيف تسع است. چنان كه - همين مورخ - وفات ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف زهرى را سال 96 دانسته است‏13 اما طبقات وفات وى را سال 76 ياد مى كند.14 در زمان مرگ هشام بن حكم نيز چنين اشتباهى پيش آمده؛ زيرا كشّى مرگ وى را به سال 179 ثبت كرده‏15 اما نجاشى مرگ او را سال 199 دانسته است.16 اين نوع اختلافات از اشتباه سبع و تسع سرچشمه مى‏گيرد.

برخى اشتباهات راه يافته به كتب تاريخى، از همنام بودن چهار ماه عربى «ربيع و جمادى» ناشى مى‏گردد. اين چهار ماه با قيد «اول و آخر» از يكديگر متمايز مى‏شوند. اشتباهاتى كه از اين زاويه در كتب تاريخى راه يافته، كم نيست. از جمله خليفة بن خياط مرگ ابو بكر را 8 روز باقى مانده از جمادى الاخر مى‏داند17 اما انساب الأشراف وفات وى را 8 روز باقى مانده از جمادى الاولى ذكر مى‏كند.18 تاريخ جنگ جمل آن گونه كه در بعضى منابع ثبت شده، جمعه 10 جمادى الاخر سال 36 است‏19 اما مسعودى تاريخ آن را پنجشنبه 10 جمادى الاولى سال 36 دانسته است. هم‏چنين برخى، زمان قتل ابن زبير را 17 جمادى الاخر20 و برخى ديگر 17 جمادى الاولى ذكر كرده‏اند.21

در باره ماه ربيع نيز چنين اشتباهى رخ داده است. مثلاً با اين كه منابع تاريخى «غزوه بواط» را ربيع الاول سال دوم ذكر مى‏كنند22 اما خليفة بن خياط زمان اين غزوه را ربيع‏الاخر سال دوم ثبت كرده است.23 هم‏چنين بيعت با سفاح براى خلافت، 13 ربيع الاول گزارش شده اما بلاذرى اين بيعت را، 12 ربيع الاخر ثبت كرده است.24

احتمال مى‏رود اين دو ماه در نوشتار، به صورت مطلق و به گونه ربيع و جمادى نوشته مى‏شده (چنان كه در مواردى از متون تاريخى به همين صورت و بدون تمييز آمده است) و تنها با عددى مانند 1 و 2 يا علامتى ديگر ميان آن دو تمييز داده مى‏شده است اما مورخان و يا كاتبان به اين علائم توجه نكرده‏اند.

پاره‏اى ديگر از اشتباهات راه يافته به كتب تاريخى، از خلط دو واژه «بقين» و «مضين» كه در محاسبه روزهاى ماه به كار مى‏رود، ناشى مى‏شود. عرب معمولا بيست روز اول ماه را به صورت «مضى» يا «خلى» ذكر مى‏كرد؛ مثلاً هشتم ماه ربيع را چنين مى‏گفت: «لثمان مضت - يا خلت - من ربيع الاول» اما بيستم تا پايان ماه را معمولا روزهاى باقى مانده گزارش مى‏كرد؛ براى مثال بيست و دوم ماه ربيع را چنين مى‏گفت: «لثمان بقين من ربيع الاول».

خلط ميان مضى و بقى باعث بروز اشتباه در گزارش‏هاى تاريخى شده است. هم شكلى اين دو واژه در بروز خطاهايى بى‏تأثير نبوده است؛ مثلاً با اين كه منابع تاريخى، قتل عثمان را دوازدهم ذى حجه دانسته‏اند (لاثنتى عشر ليلة مضت)25 اما بلاذرى قتل عثمان را دوازده روز به جاى مانده از ذى حجه (لاثنتى عشر ليلة بقيت)ثبت كرده است.26

تاريخ قتل ابن زبير نيز از همين قبيل است؛ زيرا اكثر مورخان سيزده جمادى الاولى و يا آخر را تاريخ مرگ ابن زبير دانسته‏اند، اما خليفة بن خياط مرگ وى را سيزده روز باقى مانده از جمادى‏الاخر گزارش كرده است.27 هم‏چنين بيشتر منابع تاريخى، بيعت با سفاح را سيزدهم ربيع الاول سال 132 هجرى ذكر كرده‏اند اما خليفة بن خياط بيعت با سفاح را سيزده روز به جاى مانده از ربيع دانسته كه هفده ربيع الاول مى‏شود.28

3. بى‏توجهى مورخان در محاسبه

برخى از موارد اشتباه به جهت سهل انگارى مورخان در محاسبه تاريخ‏ها است. پاره‏اى گزارش‏هاى تاريخى يافت مى‏شود كه ابتداء و انتهاى حادثه‏اى مشخص شده اما در محاسبه نهايىِ ماه‏ها، اشتباه رخ داده‏است؛ براى نمونه طبرى ابتداى محاصره ابن زبير را از سوى حجاج، آغاز ماه ذى قعده سال 72 ذكر مى‏كند و زمان قتل وى را هفده جمادى الاولى سال 73 مى‏داند؛ با اين حال مى‏گويد: محاصره هشت ماه طول كشيد. در حالى كه ابتدا و انتهاى تاريخى كه خود ذكر كرده، شش ماه است.29 البته احتمال مى‏رود، اشتباه جمله «ستة اشهر» با «ثمانية اشهر» از سوى نساخ، منشأ چنين خطايى باشد.

خليفة بن خياط نيز بيعت با ابن زبير را هفتم رجب سال 64 مى‏نويسد30 و از قتل وى در 23 جمادى الاخر سال 73 خبر مى‏دهد.31 از سوى ديگر ولايت ابن زبير را نه سال و 2 ماه و چند روز مى‏داند.32 با محاسبه زمان‏هايى كه خود ابن خياط از ابتدا و انتهاى امر ابن زبير ارائه كرده، پيدا است كه وى 8 سال و 11 ماه حكومت كرده نه 9 سال و چند ماه.

تاريخى كه بلاذرى براى ابتدا و انتهاى خلافت سفاح ذكر كرده، از نمونه‏هاى ديگر اين گونه اشتباهات است. بلاذرى با اين كه بيعت سفاح را دوازدهم ربيع الاخر33 و وفات وى را دوازدهم ذى الحجة سال 136 ثبت مى‏كند امّا مدت خلافت وى را چهار سال و نه ماه دانسته كه با احتساب اين مدت، مرگ وى در سال 137 هجرى جاى مى‏گيرد.34

4. مراحل يك حادثه

پاره‏اى ديگر از اشتباهات متون تاريخى را مى‏توان در بى‏توجهى به مراحل مختلف يك حادثه و جا بجا شدن تاريخ هر يك، جست و جو كرد. مثلاً رويدادن جنگ مقدماتى را مى‏طلبد كه اعلام آمادگى، پيمودن مسير و توقف در رزمگاه از آن جمله است. اين قبيل مقدمات كه ممكن است ماه‏ها به طول انجامد، گاه چندين ماه جلوتر از درگيرى اصلى است اما اين نكته براى برخى مغفول مانده و تاريخ مراحل يك حادثه را با تاريخ وقوع خود حادثه اشتباه كرده‏اند. براى نمونه ضربت خوردن عمر چهار روز مانده از ذى حجه سال 23 بوده‏35 اما بعضى مرگ او را در اين تاريخ دانسته‏اند.36

5. شباهت نام‏ها و حوادث

برخى از اشتباهات زمانى، به جهت بى توجهى و عدم تفاوت ميان دو نام مشابه است كه منجر به جا به جا شدن گزارش‏ها و انتساب اخبار نادرست به افراد مى‏شود؛ براى نمونه مرگ «خباب بن ارت» در سال 37 هجرى، هنگامى كه على(ع) به سوى صفين مى‏رفت، رخ داده است اما برخى مرگ او را در سال 19 و هنگام خلافت عمر دانسته‏اند كه صحيح نيست؛ زيرا خبابى كه در سال 19 درگذشته «خباب، مولاى عتبة بن غزوان» است اما خباب بن ارت حليف بنى زهره است (هر چند برخى در اثر اشتباه اين دو نام، خباب بن ارت را نيز مولاى عتبه ذكر كرده‏اند).37

هم‏چنين ابن حجر در ترجمه «عبيد الله بن معمر» و اين كه او در چه سالى درگذشته، از قول ابن عبد البر نقل كرده كه هنگام مرگ در فتح اصطخر چهل ساله بوده است. ابن اثير اين سخن را نپذيرفته و آن را در تناقض با گزارشى دانسته كه عبيد الله بن معمر را هنگام درگذشت پيامبر(ص)، كودك گزارش كرده است؛ زيرا اگر او در جنگ اصطخر كه در سال بيست و نهم رخ داده، چهل سال داشته؛ بنابراين هنگام وفات پيامبر 21 ساله بوده است. از سوى ديگر گزارش شده كه [عبيداللّه بن معمر]با عمر معامله‏اى كرده كه نشان مى‏دهد در آن زمان مرد كاملى بوده است. زبير بن بكار در باره عبيد الله بن معمر گزارش كرده كه به حضور معاويه رسيده است؛ با اين گزارش، روشن مى‏شود كه دو عبيد الله بن معمر وجود داشته است. يكى در زمان عثمان كه در فتح اصطخر كشته شده است و ديگرى در زمان معاويه مى‏زيسته است و شايد كسى كه چهل سال زيسته، عبيد الله دوم است كه ابن عبد البر به اشتباه فرد اول را چنين دانسته است.38

نمونه ديگر، تشابه اسمى ميان ابان بن عثمان احمر (وفات حدود 170 ه)با ابان بن عثمان بن عفان است كه برخى اين دو را يكى پنداشته‏اند. سزگين دچار اين اشتباه شده و ابان بن عثمان بن عفان را از جمله منابع يعقوبى دانسته و حال آن كه ابان بن عثمان احمر كه شاگرد امام صادق(ع) بوده، از منابع يعقوبى است.39

6. انگيزه‏هاى نادرست در تغيير زمان‏ها

برخى اطلاعات زمانى كه به منابع تاريخى راه يافته، با انگيزه‏هاى ناصواب همراه است؛ مثلاً براى اين كه همراهى صحابى معتبرى را با حضرت على(ع) كم رنگ نشان دهند، در گذشت افرادى هم‏چون ابو الهيثم بن تيهان و اويس قرنى را كه در صفين حضور داشته‏اند، قبل از اين تاريخ ذكر كرده‏اند. مقدار قابل توجهى از اين موارد، به شخصيت‏هاى مهم صدر اسلام برمى‏گردد كه براى ساختن فضيلتى، روايات مجعول دچار خبط و اشتباهات زمانى شده است.

7. زمان‏هاى نمادين

برخى از اعداد زمانى، مانند هفت، دوازده، چهل و هفتاد گاهى در محدوده واقعى خود به كار نرفته بلكه براى نشان دادن كثرت است و در معناى بسيار به كار رفته است. براى مثال عمرو بن عاص در مورد فتح اسكندريه به عمر چنين نوشته است: «من شهرى را فتح كردم كه در مورد آن تنها مى‏توانم بگويم كه 4000 خانه، 4000 حمام و 40000 يهودى وجود داشته است كه پرداخت ذمه را بر آن‏ها واجب ساختم». اخبار مشابهى نيز نقل شده است كه در آن‏ها از 40000 جنگ‏جو يا 4000 هزار اسب سوار در كوفه ياد شده است.

بنا بر اين، در برداشت واقعى از مواردى كه به عنوان مثال چهل سالگى و يا هفتاد سالگى شخصى را همراه با حادثه‏اى مى‏داند، بايد دقت بيشترى نمود؛ زيرا ممكن است كاربرد اين زمان‏ها به صورت واقعى نباشد.

فصل دوم. ابزارهاى تصحيح خطاهاى زمانى

اين فصل، به ابزارها و علومى مى‏پردازيم كه براى تشخيص تاريخ صحيح يك حادثه مى‏تواند كمك نمايد. اين موارد عبارتند از:

1. جغرافيا و زمان

از آن‏جا كه زمان، با مسائل ديگرى هم‏چون جغرافيا در پيوند است، بنابراين، لازم است اين موارد، يكديگر را تأييد نمايند. همراهى زمان و مكان از مواردى است كه در تصديق يا تكذيب يك گزارش مى‏تواند به كار آيد؛ يعنى اگر پيمودن فاصله ميان دو مكان، زمان معينى نياز دارد، گزارشى كه طى شدن اين مسافت را در زمان كمترى گزارش مى‏كند نادرست است. مثلاً فاصله مدينه تا دومة الجندل 15 يا 16 روز است. از اين رو، گزارشى كه مدت غيبت رسول خدا(ص) را در غزوه دومة الجندل 25 روز دانسته نادرست است؛ زيرا براى رفت و برگشت دست كم 30 روز نياز است.

نمونه ديگر، رفتن كاروان اسرا از كوفه به شام و بازگشت آنان در اربعين همان سال است؛ زيرا بنا بر قولى با راه‏هاى معمول آن دوره و وضعيت كاروان كه زنان و ضعفا را به همراه داشت، بازگشت اسرا به كربلا در اين وقت محدود بعيد مى‏نمايد.40

واضح است كه در اين نوع بررسى، بايد به مسيرهاى مختلف، وسايل سفر و وضعيت مسافر توجه بسيار كرد؛ زيرا ممكن است يك مسافر عادى راهى را در 10 روز بپيمايد اما نامه رسان (بريد) همين راه را در 5 روز يا كمتر طى نمايد.41

2. آمار و زمان

يكى ديگر از مواردى كه با توجه به آن مى‏توان به نقد و بررسى گزارش‏هاى زمانى پرداخت، توجه به آمار است.

براى نمونه، تعداد كشته‏هاى دشمن در حادثه كربلا حدود 80 نفر است و زمان درگيرى نيز نهايتاً 8 ساعت گزارش شده است، بنابراين آمار مبالغه‏آميز از تعداد كشته‏ها با زمان محدود اين حادثه نمى‏تواند سازگار باشد.

3. علوم ديگر و زمان

يافته‏ها و نتايج به دست آمده علوم ديگر، در تعيين زمان يك حادثه و پذيرش يا رد آن مى‏تواند به كار آيد. منابع تاريخى گاه براى برخى پديده‏ها زمان هايى گفته‏اند كه براى آن‏ها در علوم مربوط مدت معينى مشخص است. مانند اين كه شافعى به دليل احترام به ابوحنيفه چهار سال بعد از مرگ پدرش متولد شد.42 از اين رو، شافعى در فتواى خود اكثر حمل را چهار سال دانسته است.43 در حالى كه مدت حمل حداكثر نه ماه است.44

هم‏چنين اخبارى كه از معمرين و كلان سالان نقل مى‏گردد و عمرهاى بيش از 200 سال براى آنان گزارش مى‏شود، چندان عادى نيست و دست كم در اين دوران تكرار نشده و پذيرش آن دشوار است. در اخبار تاريخى، سلمان فارسى از معمرين دانسته شده و از عمر 250 ساله او ياد شده است كه صحيح به نظر نمى‏رسد.45

تقويم و گاه شمارى نيز در پذيرش و گزينش اخبار صحيح ابزار مناسبى است. براى نمونه سالروز وفات پيامبر(ص) با در نظر گرفتن حوادث زمان دار قبل و بعد اين حادثه، نمى‏تواند در 28 صفر رخ داده باشد؛ زيرا مناسب‏ترين نظر براى وفات رسول خدا(ص) با توجه به زمان‏هايى كه از حجة الوداع و روز غدير خم داده شده و اطلاعات زمانى ديگرى كه در اين زمينه موجود است، دوم ربيع الاول است، حال آن كه مشهور شيعه 28 صفر و مشهور اهل سنت 12 ربيع را روز وفات رسول‏خدا(ص) اعلام كرده‏اند.46

پديده‏هاى طبيعى - نجومى ديگرى هم‏چون خسوف و كسوف وسيله ديگرى براى يافتن تاريخ دقيق حوادث گذشته است؛ زيرا تكرار و وقوع اين پديده‏ها از نظم خاصى پيروى مى‏كند. به عنوان مثال هنگام مرگ ابراهيم فرزند رسول‏خدا(ص)، كسوف رخ داده است. تكرار اين حادثه از قاعده ثابتى پيروى مى‏نمايد؛ بنابراين، مى‏توان به عقب بازگشت و مشخص ساخت اين حادثه در چه زمانى رخ داده است.

4. تقدم و تأخر زمانى

با توجه به تقدم و تأخر زمانى و رديف كردن زمان‏هاى مربوط به دو حادثه، مى‏توان به اشتباهات راه يافته در اخبار پى برد. مثلاً اگر ادعا شود شخصى كارى را در روز خاصى انجام داده است، حال اگر ثابت شود كه آن شخص چند روز قبل از آن درگذشته است، يا در آن تاريخ در مكان ديگرى بوده است، بطلان اين ادعا ثابت مى‏شود و فروعاتى كه بر آن ادعا مترتب بود، باطل مى‏گردد.47

گاهى اوقات براى تشخيص زمان مرگ فردى و يا حضور و عدم حضورش در حادثه‏اى چنين استدلال مى‏شود كه چون يادى از او در فلان حادثه مهم نيست پس او حتما قبل از اين حادثه درگذشته است. مثلاً در زمان مرگ ابو درداء اختلاف شده است؛ برخى گفته‏اند دو سال قبل از عثمان درگذشته و برخى گفته‏اند بعد از صفين در سال 38 يا 39 وفات يافته است. ابن اثير چنين استدلال كرده كه حتما قبل از عثمان درگذشته است؛ زيرا اگر بعد از قتل عثمان زنده بود از موضع او در اين حوادث مهم اثباتاً يا نفياً يادى مى‏شد(اعتزال و يا حضور در جنگ) كه البته هيچ گزارشى در اين زمينه نيست. پس مرگ او قبل از اين حوادث بوده است.48

هم‏چنين برخى از زمان‏ها - خصوصاً بسيارى از سال‏هاى تولد كه براى اشخاص ذكر مى‏شود - داراى تصريح‏هاى تاريخى نيست بلكه تنها تاريخ وفات مشخص بوده است كه بنابراين، با محاسبه و بازگشت به عقب، سال ولادت نيز گويا مى‏شود. مانند وفات خليفة بن خياط كه در سال 240 در سن 88 سالگى است؛ بنابراين، تولد وى در حدود سال 153 هجرى مى‏باشد. از همين قبيل است تاريخ ولادت عفان بن مسلم. ابن سعد گزارش كرده كه عفان در سال 210 مى‏گفته 76 ساله است بنابراين، ولادت وى بايد در سال 134 باشد.49

نمونه‏هاى ديگرى از بى توجهى به تقدم و تأخر زمانى را مى‏توان در موارد زير يافت:

در گزارشى آمده است كه سعد بن معاذ در بازگشت از تبوك خدمت رسول خدا(ص) رسيد و آن حضرت به دليل كوشش وى براى آسايش خانواده‏اش، او را ستود. اين در حالى است كه سعد بن معاذ سال پنجم بعد از غزوه بنى قريظه در گذشته است.50

از همين قبيل است روايتى كه اصبغ بن خليل از ابن مسعود نقل مى‏كند. او مى‏گويد ابن مسعود 5 سال در كوفه پشت سر على(ع) نماز خواند. اين روايت صحيح نيست؛ زيرا وفات ابن مسعود در زمان عثمان است.51

نمونه ديگر، روايتى است كه گفت و گويى را ميان امام باقر(ع) و ابن عباس گزارش مى‏دهد. اين روايت چنين مى‏نمايد كه گفت و گوى ميان ابن عباس و امام باقر(ع) در دوران امامت آن حضرت انجام شده است. اين در حالى است كه امامت امام باقر(ع) پس از رحلت امام سجاد(ع) در سال 95، آغاز گرديده است. اين زمان، بيست و هفت سال پس از وفات ابن عباس بوده؛ زيرا وى در سال 68 وفات يافته و در آن زمان، امام باقر(ع) حدودا ده ساله بوده است. مجلسى در مرآة العقول براى گريز از اين اشكال گفته است: بدان كه لزوما مى‏بايست اين مناظره ميان ابن‏عباس و امام باقر(ع)، در دوران خردسالى آن حضرت و در دوران حيات پدر ايشان صورت گرفته باشد.

علاوه از اين، در همين روايت سبب نابينايى ابن عباس، گفت و گويى دانسته شده كه ميان وى و على(ع) رخ داده و در آن، ابن عباس همراهى فرشته را با امامان انكار نموده است. اين گزارش نيز صحيح نيست؛ زيرا ابن عباس در زمان على(ع) نابينا نبود بلكه در اواخر عمر نابينا گشت.52

نمونه بعدى درباره شهر بن حوشب است. او مى‏گويد: حجاج از من در باره جنگ‏هاى رسول خدا(ص) پرسيد. به نقل از امام صادق(ع) به او گفتم: در بدر همراه او 313 نفر و در احد 600 نفر و در خندق 900 نفر حضور داشت.

اين روايت از جهت تاريخ اشكال دارد؛ زيرا حجاج در سال 95 در گذشته است. امام سجاد(ع) نيز در همين سال رحلت كرد. اگر ولادت امام صادق(ع) در سال 83 و آغاز امامتش 114 باشد، وفات شهربن حوشب قبل از امامت آن حضرت است؛ زيرا در سال 100 و يا قبل از آن درگذشته است. البته محتمل است شهر بن حوشب اين سخن را هنگام كودكى امام از او شنيده باشد اما به نظر مى‏رسد كه امر بر روات اشتباه شده و روايت براى جد و يا پدر امام صادق(ع) است.53

هم‏چنين «اصمعى» روايت بلندى از امام سجاد(ع) نقل مى‏كند كه در آن، امام مخاطب قرار گرفته است. اين گزارش نيز نبايد صحيح باشد؛ زيرا وفات امام در سال 95 هجرى است و اصمعى در سال 216 در سن 88 سالگى درگذشته است؛ يعنى ولادت وى 33 سال بعد از وفات امام بوده است.

زمان وفات «امّ سلمه» همسر رسول خدا(ص) نيز از همين قبيل است. روايات موجود در اين زمينه، اختلاف دارند كه با دقت در متن روايات، بعضى احاديث ساختگى روشن مى‏شود. در تعدادى از اين متن‏ها آمده است كه «ابوهريره» يا «سعيد بن زيد» در سال 59 بر امّ‏سلمه نماز ميت خوانده‏اند؛ در حالى كه هر دو قبل از اين تاريخ درگذشته‏اند.54

5. ناهم‏خوانى گزارش‏هاى زمانى از يك فرد

يكى از روش‏هايى كه به وسيله آن مى‏توان اخبار دروغ را شناسايى كرد، دقت در سال‏ها و سن افراد مذكور در حادثه است كه در علم رجال نيز براى اثبات سماع و ياعدم آن از استاد خاصى اهميت بسيار دارد. نمونه‏هايى از اين قبيل را در زير ذكر مى‏كنيم:

در روايات مربوط به هجرت رسول‏خدا(ص) كه ابوبكر نيز همراهش بود، چنين گزارش شده‏است: «ابوبكر پيرمرد شناخته شده‏اى بود اما پيامبر جوانى ناشناس».اين روايت را نمى‏توان پذيرفت؛ زيرا رسول‏خدا(ص) و ابوبكر تقريباً هم سن بودند و ابوبكر تنها دو سال از پيامبر(ص) بزرگتر بود.

هم‏چنين عباس تنها دو سال از پيامبر(ص) بزرگتر بود؛ بنابراين، گزارشى كه حكايت دارد عباس قبل از ولادت رسول خدا(ص) ولادت آن حضرت را در خواب ديد و در پى آن نقشى براى او در روز ولادت ترسيم شده است، روايت صحيحى نيست.

در كتاب سليم نيز گزارشى مبنى بر سخن گفتن محمد بن ابى بكر با پدرش در هنگام مرگ آمده است كه با توجه به كمى سن او در اين زمان، خبر درستى نبايد باشد؛ زيرا تولد وى در حجة الوداع بود و هنگام مرگ ابوبكر بيش از سه سال نداشت.55

دروغ بودن برخى از خبرها با توجه و دقت در سال‏هاى ديگرى كه براى يك شخص ذكر شده، به راحتى قابل شناسايى است. از جمله در انتهاى يكى از نامه‏هاى منسوب به پيامبر(ص) آمده است: «كتبه معاوية باملاء رسول الله يوم الاثنين فى ختام اربعة اشهر من السنة الرابعة من الهجرة بالمدينة».56 معلوم است كه معاويه در اين سال هنوز مسلمان نشده و در مدينه نبوده است.

نمونه ديگر، سن «عبد الرحمن بن حسان بن ثابت» در هنگام مرگ است. او كه مادرش خواهر «ماريه قبطيه» است در زمان پيامبر(ص) متولد شد. خليفه بن خياط مرگ او را در سال 104 ثبت كرده اما ابن عساكر اين قول را بدين دليل كه مرگ عبد الرحمن را در 48 سالگى مى‏دانسته، نپذيرفته است؛ زيرا اگر در اين سن و در سال 104 درگذشته باشد، مقتضاى سخن آن است كه پدرش را نديده است؛ به دليل اين كه حسان بن ثابت نهايتا در سال 54 وفات يافته است، ولى از اشعار حسان پيداست كه فرزندش در حيات وى بزرگسال بوده و در اشعارش از او ياد كرده است. ابن حجر براى تصحيح اين خطا چنين احتمال داده است كه 48 تحريف و تصحيف 98 است؛ يعنى عبد الرحمن در سن 98 سالگى و در سال 104 درگذشته است كه در اين صورت ولادت وى در عصر رسول خدا(ص) است.57

6. تقويم‏هاى تطبيقى

مراجعه و استفاده از تقويم‏هاى تطبيقى براى دست يابى به تاريخ صحيح حوادث گذشته مى‏تواند بسيار سودمند باشد. تقويم تطبيقى، ووستنفلد و تقويم تطبيقى ايرج ملك پور58 از اين جمله است اما اطلاعات و جداول اين تقويم‏ها علاوه بر اين كه با يكديگر همسان نيست، با زمان‏هاى گزارش شده در متون تاريخى نيز سازگار نمى‏باشد. بسيارى از تاريخ‏هاى دقيق در كتب تاريخى كه با روز هفته و روز ماه مشخص شده، با اين جداول همخوان نيست و اختلافشان گاه از 2 روز نيز بيشتر است. به عنوان مثال تاريخ هايى كه در سيره ابن هشام با ذكر دقيق روز هفته و روز ماه براى حوادث ثبت شده است چند مورد بيشتر نيست كه در مقايسه با دو كتاب تقويم تطبيقى اختلاف آن‏ها كاملا مشخص است.

جدول حوادث زمان‏دار سيره نبوى

حوادث سيره‏ابن هشام تقويم ووستنفلد تقويم ملك پور

رسيدن به قبا 3 /12/3/1 7/12/3/1 7/12/3/1

خروج براى‏بدر 3 / 8/9/2 2/8/9/2 2/8/9/2

جنگ بدر 7/17/9/2 4/17/9/2 4/17/9/2

جنگ احد 1/15/10/3 3/15/10/2 1/15/10/3

اعداد نشان دهنده: روز هفته، روز ماه، ماه و سال است.

نكته قابل توجه در تبديل گزارش‏هاى تاريخى به تقويم‏هاى تطبيقى، محل وقوع حادثه است؛ زيرا رؤيت هلال ماه نو به محل جغرافيايى بيننده بستگى دارد. مثلاً رؤيت ماه نو در حجاز از سرزمين‏هايى هم‏چون عراق يا ايران مى‏تواند متفاوت باشد. بنابراين، در تبديل تقويم بايد توجه كرد كه گزارش متون تاريخى به كدام سرزمين مربوط است. ضمن آن كه در برخى تقويم‏هاى تطبيقى هم‏چون ووستنفلد، ماه‏ها به صورت متناوب 29 روز و 30 روزمحاسبه شده‏اند كه با واقع مطابق نيست و موجب ناهم‏خوانى تقويم‏ها با گزارش‏هاى تاريخى است.

7. موارد مربوط به كتاب‏ها

يكى از راه‏هاى شناخت وفات و عصر مؤلفان كتاب‏ها، مطالعه دقيق كتاب، گزارش‏هاى زمانى و يافتن قراين در آن است. براى نمونه برخى، وفات «يعقوبى» را در سال 274 هجرى ذكر كرده‏اند اما با توجه به كتاب البلدان وى مى‏توان پى برد كه وفات او بعد از 292 هجرى است؛ زيرا خبرى را در اين كتاب نقل مى‏كند كه به اين سال مربوط است.

نمونه ديگر در باره سال وفات «ازرقى» صاحب اخبار مكه است. حاجى خليفه زمان مرگ او را سال 223 هجرى و ابن عزم تونسى سال 212 دانسته است اما اين اقوال صحيح نيست؛ زيرا ازرقى در كتاب خود اخبارى را ذكر كرده كه بعد از اين تاريخ است، براى مثال او پرده‏هاى كعبه را كه از سال 200 هجرى تا 244 به 170 پرده رسيده، نام برده است. بنابراين، آن‏چه ابن عزم تونسى گفته، احتمالا سال وفات جد ازرقى است.59

هم‏چنين صاحب كتاب العقد الثمين براى بدست آوردن سال مرگ فاكهى صاحب اخبار مكه به كتاب مراجعه و چنين بيان كرده كه وى در سال 272 هجرى زنده بوده است؛ زيرا حادثه‏اى را كه مربوط به مسجد الحرام بوده، در سال 272 ذكر كرده است.60 از طريق شيوخ و اساتيد فاكهى نيز مى‏توان عصر او را دريافت. مثلاً قديمى‏ترين شيوخ وى سعيد بن منصور است كه در سال 227 در گذشته است اما اغلب شيوخ او بين سال 240 تا 260 وفات يافته‏اند.

از ديگر مواردى كه در همين شمار است، تاريخ وفات نويسنده الروض المعطار است. حاجى خليفه در كشف الظنون درگذشت وى را سال 900 هجرى ذكر كرده است اما اين تاريخ صحيح نيست؛ زيرا قلقشندى كه متوفى 842 است، در صبح الاعشى از اين كتاب نقل كرده است. پس حتما او قبل از قلقشندى مى‏زيسته است.61

متن‏هاى الحاقى

برخى اشتباهات در كتاب‏ها از آن‏جا ناشى شده است كه ناسخان يا شارحان و راويان كتاب‏ها مواردى را خود بر كتاب افزوده‏اند و از اين زاويه باعث پديد آمدن اشتباهاتى شده‏اند. براى نمونه در طبقات ابن سعد زندگى نامه ابن سعد و سال مرگ وى ثبت شده كه بدون شك از اضافات راويان بعدى است.

نمونه بعدى تاريخ وفات همدانى صاحب كتاب صفة جزيرة العرب و الأكليل است كه بنا بر نقل صاعد اندلسى در كتاب طبقات الامم سال 334 هجرى ذكر شده است اما اين تاريخ نبايد صحيح‏باشد؛ زيرا همدانى در كتاب الأكليل داستانى را نقل مى‏كند كه در سال 344 هجرى رخ داده است و اين نشان مى‏دهد كه همدانى اين زمان را درك كرده است. بنابراين، وفات وى بايد پس از تاريخ 334 باشد. هم‏چنين جمله‏اى از همدانى در الأكليل نقل مى‏شود كه بايد از كس ديگرى باشد: «قال ابو محمد عبد الله بن سليمان الحكمى: رويت عن محمد هذا سنه 356 و هو من عمره فى 80 و كتبت عنه و قتل فى سنة 360 رحمه الله» اين متن گوياى اين است كه همدانى تا اين تاريخ زنده بوده است اما به احتمال بسيار اين سخن از خود همدانى نيست بلكه از اضافات محمد بن نشوان است كه كتاب را اختصار كرده؛ زيرا اگر همدانى مرگ شيخ و استاد خود را درك كرده بود قاعدتا هم‏چون ديگر موارد بايد از آن ياد مى‏كرد.62

گاهى اوقات تاريخ كتابت نسخه‏اى به جاى تاريخ تاليف آن انگاشته مى‏شود. براى نمونه در نتيجه اشتباهى در كتاب بروكلمان، چنين گمان مى‏شد كه خوارزمى مؤلف كتاب جغرافيا، كسى است كه در قرن پنجم مى‏زيسته و ارتباطى با رياضيدان نجومى قرن سوم نداشته است. اساس اين اشتباه از آن‏جا است كه تاريخ كتابت نسخه خطى كتاب جغرافيا را به جاى تاريخ تاليف آن گرفته‏اند.63

 منابع

، ابن جوزى، كتاب الموضوعات، تحقيق توفيق حمدان، بيروت: دار الكتب العلمية،1415.

، بيهقى، احمد بن الحسين بن على، بيروت: دار الفكر.

، تارى، جليل، تاملى در تاريخ وفات پيامبر(ص)، فصلنامه تاريخ اسلام، شماره 5، سال دوم، 1380.

، حسنى، هاشم معروف، اخبار و آثار ساختگى، ترجمه حسين صابرى، مشهد: آستان قدس، 1372.

، خطيب بغدادى، الكفاية فى علم الرواية، بيروت: دار الكتب العلمية، 1409.

، شافعى، كتاب الام، بيروت: دار الفكر، الطبعة الثانية، 1403.

، قرطبى، محمد بن احمد، الجامع لاحكام القرآن، بيروت: مؤسسة التاريخ العربى، 1405.

، سليم بن قيس هلالى، كتاب سليم، قم: نشر الهادى، 1415.

، ابن اثير، اسد الغابة فى معرفة الصحابة، بيروت: دار احياء التراث العربى.

، طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الطبرى، تصحيح ابو الفضل ابراهيم،

، ابن سعد، محمد(م. 230ه.)، الطبقات الكبرى، تصحيح عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلميه، 1410 ه.

، مسعودى، على بن الحسين(م. 346ه)، مروج الذهب و معادن الجوهر، قم: دار الهجره، چ 2، 1409.

، طوسى، محمد بن حسن، اختيار معرفة الرجال معروف به رجال كشّى، تحقيق حسن المصطفوى، مشهد: دانشگاه مشهد، 1348.

 پى‏نوشت‏ها:

1. الكفاية فى علم الرواية، ص 119.

2. همان.

3. البته بعضى از مناسبت‏هاى دينى چنين اقتضا داشت كه ايام دقيق هفته مشخص شود؛ مانند نماز جمعه كه آخرين روز هفته بر پا مى‏شد و يا عيد قربان و فطر.

4. براى نمونه در تاريخ معاصر ايران «15 خرداد 42» يا «22 بهمن 57» خود اشاره به حوادثى دارد كه با ياد تاريخ آن از ذكر آن، مستغنى مى‏باشيم. البته در متون تاريخى «يوم الخميس» براى روزى كه پيامبر(ص) در احتضار بود به كار رفته اما اين مورد تنها اين مطلب را مى‏رساند كه ايام هفته براى آنان شناخته شده بوده است.

5. انساب الاشراف، ج 1، ص 345.

6. الطبقات الكبرى، ج 3، ص 429.

7. انساب الاشراف، ج 1، ص 291.

8. از قراين اين مطلب مى‏توان به اين اشاره نمود كه حوادثى كه با روز و زمان و به طور دقيق مشخص شده است كم است مثلاً در سيره ابن هشام اين موارد در حدود ده حادثه است. اما در مغازى واقدى اين موارد افزايش يافته است.

9. تاريخ اليعقوبى، ج 2، ص 6.

10. تاريخ الطبرى، ج 10، ص 7، 9.

11. يكى از نامه‏ها، نامه‏اى است كه به اهل مقنا نوشته شده و در نسخه ديگرى از همين نامه، تاريخ آن سال پنجم ثبت شده و در نامه از افرادى مانند صفيه نام به ميان آمده كه اصلا در اين زمان هنوز به ازدواج پيامبر در نيامده است.(الوثائق السياسية، ص 120؛ مكاتيب الرسول، ج 3، ص 112).

نامه ديگر نامه‏اى است در باره فداى سلمان براى آزادى كه در انتهاى آن آمده «و كتب على بن ابى طالب، يوم الاثنين فى جمادى الاولى من سنة مهاجر محمد بن عبد الله» (الوثائق السياسية، ص 328، مكاتيب الرسول، ج 3، ص 400) در شاهدان اين نامه نيز افرادى هم‏چون ابوذر است كه حضورش در اين سال در مدينه جاى ترديد دارد و از ابو بكر با لقب صديق ياد شده كه اشتهار وى در عصر رسول خدا(ص) به اين لقب صحيح نيست.

12. تاريخ خليفة بن خياط، ص 120.

13. همان، ص 300.

14. طبقات الكبرى، ج 5، ص 42.

15. رجال الكشى، ص 256.

16 .رجال النجاشى، ص 433؛ الذريعه، ج 1، ص 310.

17. تاريخ خليفه، ص 64.

18. انساب الاشراف، ج 10، ص 112.

19. تاريخ خليفه، ص 108.

20. الاخبار الطوال، ص 315.

21. الطبقات الكبرى، ج 3، ص 32 و ج 5، ص 177.

22. همان، ج 2، ص 5؛ تاريخ الطبرى، ج 2، ص 407.

23. تاريخ خليفة بن خياط، ص 20.

24. انساب الاشراف، ج 4، ص 186.

25. مروج الذهب، ج 2، ص 331.

26. انساب الاشراف، ج 2، ص 331.

27. تاريخ خليفه، ص 168.

28. همان، ص 262. البته خليفه بن خياط در جاى ديگرى بيعت با سفاح را همان 13 ربيع ذكر مى‏كند. (ص 268).

29. تاريخ الطبرى، ج 6، ص 187.

30. تاريخ خليفه، ص 160.

31. همان، ص 168.

32. همان، ص 169.

33. انساب الاشراف، ج 4، ص 186.

34. همان، ج 4، ص 187.

35. الطبقات الكبرى، ج 3، ص 278.

36. الاخبار الطوال، ص 139.

37. اسد الغابة، ج 2، ص 100.

38. الاصابه، ج 5، ص 46.

39. تاريخ التراث العربى، ج 2، ص 70.

40. مورخان بسيارى بر اين كه كاروان اسرا مستقيم از دمشق به مدينه رهسپار شدند تاكيد كرده‏اند هر چند برخى از مورخان بر حضور آنان در كربلا به هنگام بازگشت نيز اشاره كرده‏اند. دكتر شهيدى در اين باره مى‏گويد: «مسلما چنين چيزى (بازگشت به كربلا پس از چهل روز) دور از حقيقت است. رفتن و برگشتن مسافر عادى از كربلا به كوفه و از آن‏جا به دمشق و بازگشتن او با وسايل آن زمان، بيش از چهل روز وقت مى‏خواهد تا چه رسد به حركت كاروانى چنان و نيز دستور خواهى پسر زياد از يزيد درباره حركت آنان به دمشق و پاسخ رسيدن، كه اگر همه اين مقدمات را در نظر بگيريم، دو سه ماه وقت مى‏خواهد»، زندگانى فاطمه زهرا، ص 261.

نويسنده كتاب پيام آور عاشورا مى‏نويسد: «چنان كه قول ابو ريحان بيرونى در روز آمدن اسرا به دمشق درست باشد كه گفته است اسرا روز اول ماه صفر وارد دمشق شده‏اند، يعنى تقريبا اسرا فاصله كربلا تا دمشق را با توقفى كه در كربلا و كوفه داشته‏اند، هيجده روزه آمده‏اند كه منطقا در بازگشت نيز مى‏توانند 17 يا 18 روز از دمشق به كربلا برسند»، پيام آور عاشورا، ص 338.

41. از نمونه هايى كه با توجه به مكان و وضعيت آن، گزارشى رد شده است مى‏توان به بررسى ابن حزم در باره جمعيت بنى اسرائيل هنگام خروج از مصر به همراه موسى(ع) اشاره كرد. در تورات جمعيت همراه موسى(ع) بيش از 600 هزار نفر ذكر شده است. ابن حزم با بررسى منطقه به هيچ عنوان چنين مطلبى را نمى‏پذيرد و معتقد است منطقه گنجايش چنين جمعيتى را نداشته است، لفصل ابن حزم، ج 1، ص 194.

در اخبار مربوط به كشتار مغولان در نيشابور نيز تعداد كشته شدگان يك ميليون ذكر شده است كه شهرى با چنين جمعيت اصلا در آن تاريخ وجود نداشته است.

42. مختلف الشيعة، ج 1، ص 110.

43. كتاب الام شافعى، ج 5، ص 227. همسر محمد بن عجلان نيز حملش چهار سال طول مى‏كشيد. براى اطلاع از روايات و فتاواى علماى اهل سنت در باره مدت حمل كه دو سال، چهار سال، شش سال و حتى هفت سال نيز ذكر شده است به سنن كبرى بيهقى، ج 7، ص 443 و تفسير قرطبى ج 9،ص 287 مراجعه شود. در باره مدت حمل محمدنفس زكيه نيز گفته شده كه چهار سال بوده است. مغنى ابن قدامه، ج 9، ص 116.

44. در باره زمان حمل و تولد رسول‏خدا(ص) چنين گفته شده كه حمل وى در ذو الحجه بوده و تولد وى در ربيع الاول؛ بنابراين، مدت حمل يك سال و سه ماه خواهد بود؛ زيرا در ربيع الاول همان سال كه هنوز بيش از سه ماه از حمل نگذشته، امكان تولد وجود ندارد. اين گونه اقوال و گزارش‏ها به دليل اقدامات عرب در تغيير و جابجايى ماه‏ها كه به آن نسى‏ء گفته مى‏شد چندان اعتبارى ندارد. از جهت زمانى، حمل آن حضرت در جمادى الثانى بود كه در صورت تولد در ربيع الاول، نه ماه تمام خواهد شد.

45. سبل السلام، ابن حجر، ج 1، ص 77؛ الخصال، صدوق، ص 312. براى اطلاع از تعداد كسانى كه عمر طولانى نموده و عمرشان هم‏چون لقمان گاه از هزاران سال نيز تجاوز مى‏كند به كتاب المعمرون و الوصايا سجستانى، الامالى سيد مرتضى، ج 1، ص 170، الفصول العشره شيخ مفيد، ص 93 مراجعه شود.

46 .براى اطلاع بيشتر در اين زمينه به مقاله تأملى در تاريخ وفات پيامبر نوشته جليل تارى در مجله تاريخ اسلام، شماره 5، سال دوم، بهار 1380 و مقاله سيد جواد شبيرى در مجله تحقيقات اسلامى، سال چهارم، شماره 1و2، سال 1368 مراجعه نمائيد.

47. براى اطلاع از يك مقاله تفصيلى در باره نحوه بدست آوردن ولادت و يا وفات افراد و چگونگى استنادات به مقاله ابو العباس نجاشى و عصر وى در شماره 11، 12، 13 مجله نور علم،سال 1364، نوشته آيت الله شبيرى زنجانى مراجعه شود. در اين باره برخى از محققان هم‏چون علامه تسترى با توجه به اين كه در رجال‏نجاشى از ابو يعلى ياد شده و وفات وى 463 است، وفات نجاشى را نيز در همين تاريخ دانسته‏اند. اما محققان ديگرى هم‏چون آيت الله شبيرى زنجانى وفات نجاشى را بر اساس پاره‏اى از قراين - كه از جمله آن‏ها خطوط الحاقى شارحين بر متن است - 450 ذكر كرده‏اند.

48. اسد الغابة، ج 5، ص 160.

49. الطبقات الكبرى، ج 7، ص 218.

50. الموضوعات، ج 2، ص 159.

51. ميزان الاعتدال، ج 1، ص 271.

52. اخبار و آثار ساختگى، ص 298 به نقل از الاخبار الدخيلة.

53. الكافى، ج 5، ص 46.

54. الصحيح من سيرة النبى الاعظم، ج 5، ص 248.

55. كتاب سليم، ج 2، ص 820.

56. الوثائق السياسية، ص 554.

57. الاصابه، ج 5، ص 26. البته بنابراين محاسبه وى بايد سال ششم هجرى متولد شده باشد كه چندان صحيح نيست؛ زيرا اهداى مادر وى (سيرين) به حسان پس از سال ششم هجرى بوده است.

58. اين تقويم شامل 58 سال هجرى شمسى پيش از هجرت تا سال يازدهم هجرى شمسى است كه به صورت روز شمار تنظيم شده و ماه‏هاى قمرى نيز در كنار ماه‏هاى شمسى درج شده است. (تقويم تطبيقى، ج 1، حيات نبوى).

59. اخبار مكه، مقدمه مصحح، ص 14.

60. مقدمه اخبار مكه فاكهى، ج 1، ص 9.

61. از اين دست موارد كه مربوط به حوادث پيش از اسلام است، مى‏توان به حضور «بخت نصر» در شام اشاره كرد: «هنگامى كه بخت نصر به شام آمد خونى را ديد كه در ظرفى مى‏جوشد. سبب را جويا شد، گفتند: خون يحيى است. بخت نصر به انتقام خون يحيى كشتارى به انجام رساند». نادرستى اين گزارش از آن رو است كه يحيى(ع) از لحاظ زمانى پس از بخت نصر بوده است.

62. مقدمه صفة جزيرة العرب، ص 30.

63. تاريخ نوشته‏هاى جغرافيايى، ص 76.